

## نقدی بر کتاب «مشروطه نوین» نگارش رامین پرهام

برای حمید فروغ

معمولاً هنگام خواندن کتابی ارزشمند مطالب جالب و نو را یادداشت می‌کنم. اما پس از چند صفحه خواندن و یادداشت‌برداری از «مشروطه نوین»، متوجه شدم که کتاب چنان پرمحتواست، که تقریباً مشغول رونویسی آن هستم!

روشن است که موضوع اصلی بحث پرهام «مشروطه نوین» است. او بدرستی انقلاب مشروطه را «نخستین اقدام ایرانیان در تاریخ معاصر برای خردگرایی در کشورداری»<sup>۱۷</sup> می‌یابد و تنها راه گشوده بسوی آینده‌ای نیک را «بازآفرینی، نه بازتولید آن» می‌داند.<sup>۱۶</sup> او در این خواسته آموزه کسروی را بیان می‌کند که:

«باید آنچه ایرانی است نگه داشت و به اقتضای زمان با ضرورت‌های زمانه منطبق کرد.»<sup>ص ۲۳۸</sup>

او وسیله پیشرفت در این راه را «نقد» می‌داند:

«هر معنایی که بخواهیم از مدرنیته به دست بدهیم، نهایتاً چیزی جز ذهنیت نقد و فرهنگ نقد نیست»<sup>ص ۹۷</sup>

از آنجا که «نقادی» بعنوان ورزش فکر، برای هرچه نیرومند شدن به تمرین نیاز دارد، در این نوشتار به نقد مطالبی از کتاب رامین پرهام می‌پردازم.

در گام نخست همین «نقد» را در نظر گیریم، که همگام مدرنیته پیشرفت کرده و امروزه به خلیج مهمی در دریای فلسفه بدل شده است؛ اما تنها بخش کوچکی از فعالیت فکری است و اگر به عیب‌جویی و ایرادگیری بسنده کند، جز «تیغ در کف زنگی مست» نیست؛ چنانکه ملایان هم در آن استادند و در دو سده گذشته توانسته‌اند، نه تنها به همه پدیده‌های فرهنگ تاریخی ایران ضربه بزنند، بلکه حتی ارزش‌های مدنیت نوین را نیز بیالایند. نقدی سالم است که پس از بررسی نارسایی‌ها در روشنایی ارزش‌های نوین، به جستجوی راهکارها و تدابیر سازنده و بهبودبخش بکوشد.

پرهام در کتاب خود چنین کرده و بجای درج‌زدن در نارسایی‌های انقلاب مشروطه خواستار ادامه راه است:

«باید ذهنیت خردگرا و نوآور مشروطه خواهان را نگه داشت و در ایران (امروز) بازآفرینی و بازتعریف کرد.»<sup>ص ۲۱</sup>

او به جلوه درخشان و شوق‌انگیزی از «مشروطه نوین» دست یافته است، که مطالعه آن برای هر ایران‌دوستی لازم است. از فرازهای کتاب تکیه او بر شیعیگری به عنوان علت اصلی ناکامی مشروطه نخست است. می‌نویسد:

«مشروطه نوین گورکن تشیعی است که با سازماندهی ایدئولوژی و وحشت، از دین فاحشه امیال پلید و فاجعه‌بار خود را ساخت.»<sup>ص ۱۳۰</sup>

متأسفانه نگاه پرهام به تشیع و ملایان به دوران پس از انقلاب اسلامی محدود است و به «امیال پلید و فاجعه‌بار» آنان در گذشته توجه چندانی ندارد. درحالی‌که از اصول «نقد» این است که پدیده‌ها در سیر تاریخی خود بررسی شوند.

نمونه کوچک، «جنبش تنباکو» است، که در «ادبیات» چپ اسلامی بعنوان نخستین «قیام مردمی علیه استبداد» ستایش می‌شود. رامین پرهام نیز همین را تکرار می‌کند:

«(قرارداد رژی) میرزای شیرازی را به حمایت از جنبشی واداشت که از تجار و کسبه و دهقان آغاز شده بود و همراهی منورالفکران را با خود بدست آورده بود. تحریم تنباکو، بعنوان نخستین نمونه از آنچه امروزه نافرمانی مدنی خوانده می‌شود... تسلیم شاه و لغو قرارداد را در پی داشت.»<sup>ص ۸۱</sup>

درحالیکه رأی هما ناطق درست است که «قرارداد رژی» را امکانی برای گسترش کشت و صنعت و رونق اقتصاد ملی یاد می‌کند و «جنبش تنباکو» را نمونه‌ای از همدستی ملایان با سفارت فخریه نشان می‌دهد که هم ضرب شستی به ناصرالدین شاه نشان دادند و هم باعث شدند از خزانه مبلغ هنگفتی بعنوان جریمه لغو قرارداد به طرف انگلیسی پرداخت شود. او می‌نویسد:

«آن تصوّر باطل و رایجی را که روحانیت را بمثابه نیروی معترض به قراردادهای و امتیازات ضد استعماری ترسیم می‌کند، باید یکسره زدود...». هما ناطق، سرآغاز اقتدار اقتصادی و سیاسی ملایان، الفبا، ج ۲، ص ۵۲

جالب است که پرهام در همین کتاب به همسرشتی جنبش تنباکو و انقلاب اسلامی نیز اشاره می‌کند:

«(نیروی) که کارایی خود را در جنبش تنباکو نشان داده بود، بار دیگر ۱۹۷۹ (با «وحدت کلمه» خمینی) به میدان آمد.» ص ۸۷

با توجه به نمونه‌های دیگر باید متأسفانه اعتراف کرد، که پرهام در نقد تاریخی اغلب از سطح تاریخ‌نگاری اسلامی فراتر نرفته است. وگرنه می‌توانست سؤاستفاده خائنانه ملایان از نارضایتی ایرانیان را در تمامی دو سده گذشته نشان دهد. مثلاً او هرچند این رأی حمید الگار، جدیدالاسلام آمریکایی، را ردّ می‌کند که قتل گریبادوف، سفیر کبیر روس در تهران (۱۸۲۹ م.) را بعنوان «نخستین جنبش مذهبی علیه استعمار» ص ۳۶ دانسته، اما رفتار خائنانه مجتهد تبریز، به نام میرفتاح، را تابع خواست تبریزیان می‌داند:

«مردم معترض تبریز میرفتاح مجتهد شهر را واداشتند تا عریضه برای تزار بنویسد که ما دیگر از شاه ایران اطاعت نمی‌کنیم و می‌خواهیم بعد از این به تابعیت روسیه درآئیم.» ص ۳۷

در واقع نیز شاید برای برخی، اینکه فلان آخوند در صد سال پیش چه عملکردی داشته، کم اهمیت جلوه کند، اما آگاهی تاریخی از عملکرد ملایان در دو سده گذشته، برای مبارزه با حکومت اسلامی حیاتی است. وگرنه باید پرسید، با توجه بدینکه رامین پرهام درک درستی از مدرنیته دارد و بدین سبب خواستار بیرون راندن رهبری شیعیان از سرزمین ایران است، چگونه ممکن است که بنویسد:

«انسان می‌تواند مسلمان و مدرن باشد.» ص ۶۷

و به ما خوانندگان توضیح ندهد، که چگونه ممکن است مسلمانی که آلت دست بدویت قرآنی و حلقه بگوش مجتهدان است، می‌تواند «مدرن» باشد؟ آیا مدرن بودن بدین نیست که فرد با خرد خود تصمیم بگیرد و برای رفتار خود مسئولیت بپذیرد، انساندوست باشد و از مهر و راستی پاسداری کند؟

قدرت‌یابی ملایان بسال ۵۷ تا حدّ زیادی بر زمینه تحریف همه جانبه تاریخ صورت گرفت که باعث شد در میان ایرانیان آگاهی تاریخی معیوب و ذهنیت مثبتی نسبت به ملایان نقش بندد. ذهنیتی که هنوز هم پس از چهار دهه کوشش‌های بسیار، در آن چندان خللی وارد نیامده است.

رامین پرهام بدرستی می‌خواهد که «مشروطه نوین» از کاستی‌های انقلاب مشروطه بری باشد، اما این بدون تصور روشنی از آرایش نیروهای انقلابی و ضدانقلابی در آن رویداد سرنوشت‌ساز ممکن نیست و این در حالی است که هنوز تصور عام چنین است که انقلاب مشروطه به رهبری دو ملا به پیروزی رسید! روشن است که اینجا مجال نشان دادن چهره واقعی «دو سید» نیست، اما از نویسنده «مشروطه نوین» باید انتظار داشت که پرسد، چگونه ممکن است که دو آخوند، رهبر انقلابی باشند که می‌بایست ایران درمانده زیر سلطه ملایان را به عصر جدید رهنمون باشد؟ اما او نه تنها این دروغ تاریخی را تکرار می‌کند، که آن دو را در کنار انقلابیون مشروطه می‌نشانند:

«مجتهد معروف طرفدار مشروطه سید محمد طباطبایی، جهانگیرخان صوراسرافیل و یحیی دولت‌آبادی..» ص ۷۸

در حالیکه این دیگر راز سر پوشیده‌ای نیست که انقلابیون مشروطه‌خواه، از طباطبایی و بهبهانی برای پوشش دادن به کار خود استفاده کردند. اما «دو سید» انگیزه‌ای جز کسب ثروت و شهرت نداشتند و دیری نپایید که گرچه به والاترین مقامات رسیدند و لقب «آیت‌الله» برای نخستین بار در مورد آندو به کار رفت، به انقلابیون خنجر زدند، در حالیکه انقلابیون واقعی، مانند صوراسرافیل (بابی) و ملک‌المکلمین (بهائی) در باغشاه سلاخی شدند.

از همینجا به محدودیت دیدگاه تاریخی رامین پرهام می‌رسیم که با وجود آنکه می‌نویسد: «جنبش سیاسی بدون یک چهارچوب نظری ممکن نیست.» ص ۱۶ و «تردیدی نیست که فکر مشروطه خواهی .. از دل تلاش‌های ۷۵ ساله روشنفکری ایرانی در پی شکست در جنگ با روسیه رشد کرد.» ص ۱۰۴ اما نشان نمی‌دهد که از کجای ایران در دوران تسلط کامل ملایان، فکر مدرن و روشنگر می‌توانست برآید و ببالد.

از اینرو با آب و تاب کوشش‌هایی را برمی‌شمرد که در مجموع نیز نوری بر فضای تاریک و متوحشی که ملایان بر ایران حاکم کرده بودند نمی‌تابانند. از جمله از سه تن «روشنگران» مشهور مطالبی نقل می‌کند که زمانی مفید می‌بودند، که به دست باسوادان ایران می‌رسیدند! در حالیکه نگارندگان آن، در خارج زندگی می‌کردند: آخوندوف (تفلیس)، طالبوف (داغستان) و ملک‌خان (لندن) و صرفنظر از اینکه در مبارزه با ملایان ثابت قدم نبودند، آثارشان در ایران منتشر نمی‌شد، چنانکه مثلاً «مکتوبات» آخوندزاده هیچگاه در ایران «مجوز انتشار نیافته است!» ع.

عامل دیگری که رامین پرهام در «تبارشناسی تاریخ روشنفکری مشروطه» ص ۶۰ برمی‌شمرد، تأسیس مدارس میسیونرهای مذهبی برای مسیحیان و یهودیان است که صرفنظر از اینکه «.. با اهدافی وارد ایران شدند که بعضاً بی‌شبهت به اهداف استعماری نبود.» ص ۵۵ از این نظر که به رشد فرهنگی دو گروه مذهبی ایرانی یاری می‌رساند، «رویداد بزرگ فرهنگی محسوب می‌شود.» ص ۵۶ اما «کفار» مسیحی و یهودی نه تنها بر امت شیعه تأثیری نداشتند، که در محله‌های ویژه خود در راه بقای خویش می‌کوشیدند. خاصه اینکه این مدارس حتی از پشتیبانی دولتی نیز برخوردار نبودند و شخص ناصرالدین شاه «بدلیل وحشتی که از پرورش کودکان در فضای فرهنگی و آموزشی اروپایی داشت به فکر بستن این مدارس و یا کم کردن آنها بود.» ص ۵۸

بنابراین، حتی اگر تأثیر معلمان خارجی بر چند صد شاگرد دارالفنون را در نظر بگیریم، کوشش پرهام برای یافتن سرچشمه «ایده بنیادین» ص ۱۶ برای انقلاب مشروطه، ظاهراً برای خود او نیز قانع‌کننده نیست، زیرا می‌نویسد:

«جرقه فکر در مملکتی سراسر احساسی و اسلامی موضوعی می‌شود سخت جدال برانگیز. به یک دلیل ساده: احساس رانمی‌شود متقاعد کرد!» ص ۶۳

متأسفانه باید گفت که اگر رامین پرهام به خواندن کتاب‌های چپ اسلامی بسنده نمی‌کرد، بجای تکیه بر «احساسی» بودن ایرانیان، حاکمیت خونریز طبقه ملایان را در نظر می‌گرفت، که با تکیه بر انحصار کتابت، محاکم شرع و لشکر اوباش، چنان جامعه را در قبضه قدرت خود داشت، که از بیرون رسوخ‌ناپذیر می‌نمود و «فکر اروپایی» در آن واقعاً «بی‌جاساز» بود! ص ۶۷ آنچه آخوندی در «انجمن مخفی» طباطبایی درباره تأثیر اروپا بر مملکت امام زمان گفت، بیان واقعیت سخت دوران است:

«از رفتن شاه به فرنگ هم مایوس نباشید، چه سوغاتی که برای ما خواهند آورد یکی لقب گران‌دوکی برای عین‌الدوله و دیگر غذا خوردن وزرا از روی ساعت و ایستاده شاشیدن رجال دولت است.» (تاریخ بیداری، ص ۲۲۳)

بنابراین، صرفنظر از اشاره رامین پرهام به «بلوای نان» (۱۸۶۱ م.) بعنوان مقدمه انقلاب مشروطه (۱۹۰۶ م.)!، که بیشتر به شوخی می‌ماند، ص ۸۸ باید گفت، تحولات مورد نظر او نمی‌توانستند جامعه بسته ایران را آبدستن رویداد شگرف و در منطقه بی‌همتای انقلاب مشروطه کنند. مگر نیروی اجتماعی که، تنیده در درون جامعه شیعی، رهبری مذهبی را به مبارزه بطلبد و افکاری نو را در میان آگاه‌تری اقشار جامعه رواج دهد.

ناگفته پیداست که سخن از جنبش بابی است که نیم قرن پیش از انقلاب مشروطه پدید آمد و در پیامد بحران ناشی از شکست از روسیه با استقبال گسترده ایرانیان روبرو شد. این جنبش با وجود پیگرد و کشتارهای مداوم در آستانه انقلاب مشروطه، بعنوان جریان بابی - بهائی، نه تنها از میان نرفته بود، که به سبب استقامت در رد «روحانیت شیعه» و طرح افکار نو و ایران دوستانه گسترش نیز یافته بود.

سخن از این است که بدون در نظر گرفتن کوشش‌های این جریان، به حکم منطق، انقلاب مشروطه انقلابی بود بدون «ایده بنیادین» و نادیده گرفتن آن، موجب نقصی در «جغرافیای دگراندیشی ایرانی»<sup>۸۸</sup> است، که تا به امروز بوسیله ملایان قلم‌بدست پاسداری شده است. فراتر از آن، مقاومت ایرانیان پرشماری است، که در شهر و روستا و در زندگی روزمره، با تکیه بر رفتار و آداب گذشتگان خود، در برابر گسترش سرطانی شیعیگری مقاومت می‌کردند. نگرش به جریان مقاومت در برابر اسلام و متولیانش، برای رامین پرهام که «مشروطه نوین» را برای ایرانی‌ها از تسلط ملایان می‌خواهد، باید نقطه آغاز کار باشد.

او که نقل قولی از «صوراسرافیل» را «جانمایه مشروطه» ص ۱۶۷ می‌یابد، اگر کمی دقیقتر به جریانات اجتماعی پیش از انقلاب مشروطه می‌نگریست، به سادگی «دستور زبان مشترک مدرنیزاسیون» ص ۲۲۵ را در آثار دگراندیشان ایرانی مانند میرزا آقاخان کرمانی و یا جمال‌الدین اصفهانی درمی‌یافت و تشخیص می‌داد، که کارگردانان انقلاب مشروطه به پیشوایی یحیی دولت‌آبادی (رئیس بابیان ایران) کوچکترین مرز مشترکی با مشتی «آخوند مشروطه‌طلب» نداشتند.

در پایان در یکی از دلایلی دقیق شویم، که چرا بهائیان با آنکه بهاء‌الله، سالها پیش خواستار قانونمداری و تشکیل مجلس ملی شده بود و پیروانش این خواسته را بعنوان «فریضة دینی» خود همه جا، بویژه در میان دولتمردان، تبلیغ می‌کردند، از شرکت در رویدادهای انقلاب خودداری نمودند؟

برای درک مطلب لازم است در ماهیت انقلاب مشروطه عمیق‌تر بیاندیشیم. کوتاه آنکه، اگر این انقلاب در جهتی گام برمی‌داشت که اروپا رفته بود، می‌بایست نه در تضعیف و «مشروط» کردن پادشاه گام برمی‌داشت، بلکه برای تأمین حقوق شهروندی و آزادی‌های مدنی برای «رعیت» می‌کوشید. اما «مشروطه‌طلبان» در جهت تضعیف موقعیت پادشاه کوشیدند و این در آغاز، کار مشکلی نبود، خاصه آنکه به قدرت ملایان نیز می‌افزود!

اما کارزار انقلابی زمانی آغاز شد که در مجلس اول تأمین حقوق غیرمسلمانان، بعنوان شاخص حقوق مدنی، مطرح گشت و باعث شد که صف انقلاب و ضدانقلاب از هم جدا گردد. اما پیش از آن چنانکه هدایت می‌نویسد:

«در سر ماده تساوی ملل متنوعه در حدود با مسلم، شش ماه رختخواب‌ها در صحن مجلس پهن شد.» (گزارش ایران، ص ۱۸۸)

به سبب مقاومت ملایان، مردم ایران از حقوق خدشه‌ناپذیری برخوردار نشدند، اما تضعیف حکومت به هرج و مرج دهساله و تقسیم ایران میان دو قدرت خارجی منجر شد. بدین معنی، انقلاب مشروطه از همان گام نخست در جهت مخالف خواست بهائیان بود، که خواهان سپردن زمام امور به نمایندگان ملت در عین تقویت «شوکت سلطانی» بودند؛ هدفی که فقط با یک مانع روبرو بود: طبقه ملایان شیعی!

«از برای ایران قانون و اصولی لازم و واجب ... باید ... مقرری معین گردد و حضرات در آن مقرر جمع شوند و به حبل مشورت تمسک نمایند و آنچه را سبب و علت امنیت و نعمت و ثروت و اطمینان عباد است معین فرمایند و اجرا دارند» (بهاء‌الله)

- شمارگان در پایان گفتاوردها، شماره برگ‌های کتاب «مشروطه نوین» نگارش رامین پرهام، انتشارات فروغ (کلن)